در تاریخ ۰۲ مهر ۱۳۹۹
مقدمه اصول

جلسه 11

بسم الله الرّحمن الرّحیم
الحمدلله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا محمد و آله الطاهرین

حدیث اخلاقی هفته:
«راه های پرهیز از فتنه ها و عدم تعجیل در ثمردهی»

بر حسب آنچه در سال‌های گذشته مرسوم بود، إن‌شاء الله روز چهارشنبه هر هفته، روایت و یا کلامی را از نهج البلاغه بیان می‌کنیم.

بعد از رحلت پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله) و بعد از بیعت با خلیفه اول، ابوسفیان و عباس خدمت امیرالمومنین(علیه السلام) آمدند تا در مورد خلافت با حضرت بیعت کنند و گفتند: حکومت و خلافت از آن شماست و ما حاضریم افرادمان را برای مقابله با طرف مقابل بیاوریم.
البته روشن است ابوسفیان دنبال مسائل دیگری بود نه این‌که بخواهد حق ولایت که برای امیرالمؤمنین(علیه السلام) است را به حضرت بدهد.

حضرت چند جمله فرمودند و خطاب‌شان فقط به این دو نفر و در خصوص همین قضیه هم نبود. ایشان فرمود «أَیُّهَا النَّاسُ شُقُّوا أَمْوَاجَ الْفِتَنِ بِسُفُنِ النَّجَاةِ»؛ امواج فتنه‌ها را با کشتی‌های نجات بشکافید و بر آن‌ها مسلط شوید. یعنی هنگامی‌که فتنه‌ها سراغ انسان می‌آید، باید انسان ببیند سفینه نجات چیست؟

فتنه‌ها فقط در امور سیاست و حکومت نیست و انواع مختلفی دارد. در هر زمان این فتنه‌ها به نحوی موجود است. مثلاً فتنه سیاسی، فتنه اخلاقی، فتنه اقتصادی، فتنه علمی، فتنه دینی و... .

انسان مؤمن و عاقل باید فتنه را تشخیص دهد و راه نجات را پیدا کند. اما اگر کسی فتنه را تشخیص نداد و آن‌را شعله‌ور کرد، در آن فتنه می‌سوزد و دیگران هم در آن فتنه از بین می‌روند.

سپس فرمود «وَ عَرِّجُوا عَنْ طَرِیقِ الْمُنَافَرَةِ»؛ از اختلاف و پراکندگی فاصله بگیرید و کاری که موجب اختلاف است انجام ندهید.

این عنوان عام است؛ یعنی یکی از شاخص‌های نجات در همه فتنه‌ها این است که انسان راهی که موجب اختلاف بیشتر است را نرود؛ مثلاً اگر فتنه خانوادگی به وجود آمد انسان راهی که اختلاف را زیاد می‌کند دنبال نکند و راه دیگری را طی کند.

بعد فرمود «وَ ضَعُوا تِیجَانَ الْمُفَاخَرَةِ»؛ این‌که بنشینید با یکدیگر مفاخره کنید و بگوئید من فلان مال را دارم و تو فلان مال را داری، یا پدر من فلانی و پدر تو فلانی است، یا من از فلان قوم هستم و تو از فلان قوم هستی را کنار بگذارید.

البته نمی‌گوئیم حتماً ارتباط این چنینی برقرار است، ولی در فتنه‌ها باید دو مطلب؛ یکی «تشدید اختلاف» و دیگری «مفاخره» را کنار گذاشت.

بعد فرمودند: «أَفْلَحَ مَنْ نَهَضَ بِجَنَاحٍ»، آن کسی که می‌خواهد به میدان بیاید، باید یار و یاوری داشته باشد. عقل به کسی که بدون یار و یاور عقل است می‌گوید بنشین و کاری نکن.

«أَوِ إِسْتَسْلَمَ» یعنی قیام نکند و بنشیند «فَأَرَاحَ» دیگران را هم در روح و راحت قرار دهد و برای دیگران مشکل درست نکند.

این قاعده کلی است که انسان هر کاری می‌خواهد انجام دهد، (البته کار اجتماعی و نه فردی) ببیند در این قضیه چقدر یار و یاور دارد و بعد اقدام کند. اگر در شهری هستید و می‌خواهید کار بزرگی انجام دهید، اول ببینید آیا کسی با شما همراهی می‌کند یا خیر؟

البته در برخی موارد می‌گوئیم ما شروع می‌کنیم و در ادامه عده‌ای به ما می‌پیوندند و به میدان می‌آیند که آن امر دیگری است. یا مسئله خیلی بالاتر از این حرفهاست؛ مثل مسئله قیام امام حسین(علیه السلام) که حضرت منتظر یار و یاور نشدند. ولی قاعده کار در غیر این موارد استثنا، این است «أَفْلَحَ مَنْ نَهَضَ بِجَنَاحٍ أَوِ اسْتَسْلَمَ فَأَرَاحَ».

بعد فرمود: «هَذَا مَاءٌ آجِنٌ»؛ این حکومت و خلافت آب گندیده‌ای است که لون و طعمش تغییر کرده باشد. «وَ لُقْمَةٌ يَغَصُّ بِهَا آكِلُهَا» حکومت لقمه‌ای است که در گلوی آکل آن گیر می‌کند و آن‌را پر می‌کند؛ یعنی انسانی که حکومت می‌کند آب خوش از گلویش پائین نمی‌رود، بلکه هزاران سختی و مشکل در حکومت وجود دارد.

علت تشبیه این است که این حکومت دست دیگران بوده و از گروهی به گروه دیگر منتقل شده؛ یعنی این آب؛ طعم، مزه و رنگش به دست دیگران از بین رفته و آن صفا و خوبی‌ای که داشته خراب شده است. حکومت غالباً دست ظالمین، کفار، ملحدین بوده و آب شفافی نیست که انسان به دنبالش برود.

البته حضرت برای بی‌اعتنایی به دنیا این کلام را نفرمودند؛ کما این‌که در بعضی دیگر از تعابیر نهج البلاغه حضرت ارزش حکومت را کمتر از آب دهان بُز می‌دانند. ایشان حقیقت حکومت را می‌گویند که حکومت این چنین شده، لذا وقتی کسی حاکم می‌شود دسته‌ای موافق و دسته‌ای مخالف هستند و جنگ‌ها شروع می‌شود که در اثر از دست رفتن رنگ اصلی حکومت است و حکومتی که خدا برای بشر می‌خواهد به دست بشر خراب شده است.

بعد فرمود: «وَ مُجْتَنِي الثَّمَرَةِ لِغَيْرِ وَقْتِ إِينَاعِهَا» کسی که میوه را قبل از آن‌که وقت رسیدنش برسد بچیند «كَالزَّارِعِ بِغَيْرِ أَرْضِهِ» ـ ضمیر در «أرضه» به «زرع» برمی‌گردد و اینکه برخی به «زارع» برگردانده‌اند صحیح نیست ـ، مقصود این است که چنین شخصی مثل آدمی است که بذر را در کویر یا روی آسفالت بریزد؛ چون بذر را باید در زمین آماده برای کشاورزی قرار دهند؛ یعنی هر کاری زمانی دارد. مثلاً کسی که تازه ازدواج کرده می‌گوید می‌خواهم خانه داشته باشم و خودش را به قرض و گرفتاری می‌اندازد و اصلاً طعم زندگی را نمی‌چشد.

یا زمان ثمردهی یک عالم، زمان خاصی است و با خواندن دو کتاب و با دو منبر رفتن و دو درس گفتن، وقت اینا‌ع نمی‌رسد و انسان باید صبر کند. این‌که در مسئله علم، به مسئله «حلم» خیلی تأکید شده، به این جهت است که با صبر، انسان به زمان ثمردهی می‌رسد. کسی که هنوز چند سال در حوزه، یا رشته دیگر کار نکرده، ولی خود را متخصص درجه اول آن علم می‌داند، خیلی خطرناک است. «عجله» سبب می‌شود انسان خودش، دین و مردم را ضایع کند. لذا خیلی باید مراقبت کرد.

در زمان مرحوم والد ما(رضوان الله علیه) خانمی که جزء نمایندگان مجلس بود اظهارنظری در مسائل اسلامی زنان کرده بود و حتی گفته بود نظر من چنین است. مرحوم والد ما در مجلس درس ـ که ایشان گاهی اوقات نصیحت می‌فرمودند ـ فرمودند من که عمرم را برای فهم دین گذاشتم، نمی‌توانم بگویم کارشناس دین هستم، شما چطور هنوز چند صباحی نگذشته خود را کارشناس دین می‌دانی؟

در حال حاضر اظهارنظرهایی در حوزه راجع به برخی از مسائل می‌شود و هنگامی‌که انسان سراغ اینها می‌رود می‌بیند هنوز وقت ثمردهی‌شان نرسیده است. اینها میوه کال حوزه هستند و یا درس نخوانده‌اند یا کمی درس خوانده‌اند و یا درست نفهمیده‌اند و اظهارنظرهای کلی می‌کنند، اینها باید درس بخوانند؛ مثلاً می‌گویند علم اصول را کنار بگذارید! یا این اجتهاد خراب است و این راه راهش نیست! و... تمام اینها «مجتنی الثمرة لغیر وقت ایناعها» است.

خطاب به خودم و همه می‌گویم که انسان باید آرام آرام بگذارد وقت ثمردهی‌اش برسد. زود کتاب ننویسید، وقتی کتاب بنویسید که خلأی را پر کنید و مطلبی را تحقیق کنید.

از بعضی آقایان که کتاب می‌نویسند می‌پرسم از لحاظ زمانی چقدر زحمت کشیدید؟ مثلاً می‌گویند چهار یا ده سال. این ارزش دارد اما کسی که برای هوای نفس دو مطلب از کامپیوتر جمع‌آوری کند و کتاب بیرون بدهد ارزش ندارد و موجب ضایع کردن خود انسان است. البته اختصاص به این موارد ندارد و در همه امور باید ببینیم آیا وقتش رسیده یا خیر؟ مثلا خود امیرالمؤمنین(ع) 25 سال صبر کردند تا زمان مناسب برای خلافت‌شان فرا برسد.

یا وقت ثمردهی انقلابی که در ایران به برکت شهدا، فداکاری‌ها و مقاومت‌ها بوجود آمده، آرام آرام فرا می‌رسد.
عده‌ای می‌گویند اول انقلاب گفتند فلان کار انجام می‌شود ولی هنوز انجام نشده است. این حرفها، حرفهای نسنجیده است. انقلاب ما یک انقلاب دینی بود و دین را به میدان آورد.

امروز تمام فکر و ذهن کارشناسان کاخ سفید این است که با ایران چه کنیم؟ آیا این کم ارزش است؟ از این دفاع مقدس که برگزار شد چه آثار فراوانی در دنیا دیدیم؟ دفاع مقدس، انقلاب ما را صادر کرد.

به نظرم هنوز زمان ثمره‌ای که امام(رضوان الله تعالی علیه) و شهدا به دنبال آن بودند نرسیده است؛ اما آرام آرام و بعد از عبور از امواج فتن و کنار گذاشتن منافرت و مفاخره‌ها، إن شاءالله به ثمردهی می‌رسد.

این قسمت از نهج البلاغه را برای این خواندم که اگر از شخصی بپرسند نظر شما در فلان مسئله چیست؟ اول تأملی کنیم و ببینیم زمان نظر دادن ما رسیده است یا خیر؟ سائل گمان می‌کند ما عمری را در اجتهاد گذرانده‌ایم اما شما به خود مراجعه کن و ببین زمان نظر دادن رسیده است یا خیر؟

اگر واقعاً رسیده و نظر داری، با شجاعت و استحکام کامل بگو و ترس نداشته باش، اما اگر نرسیده مبادا وارد این میدان شوی. فتوا دادن بسیار بسیار خطیر و مشکل است. فلان طلبه هنوز دو سال درس خارج نخوانده، می‌خواهد فتوی بدهد. البته نمی‌گویم نمی‌تواند، چون بعضی از طلاب با استعداد، هنوز سطح را تمام نکرده‌اند احساس می‌کنیم که قوه اجتهاد در ایشان محقق است؛ ولی بگذارید وقتش برسد.

یا مثلاً می‌گویند ما را نصیحت کنید. باید ببینید آیا من می‌توانم کسی را نصیحت کنم؟ آیا وقت این کار رسیده که زبان من زبان موعظه شود و دیگران را نصیحت کنم یا باید هنوز با خودم کار کنم؟

یا می‌گویند در مسائل اقتصادی وارد شویم. ابتدا بررسی کنیم زمان این کار رسیده یا خیر؟ مثلاً کاری که در بورس انجام شد و متأسفانه من در چند ماه پیش در صحبتهایم گفتم که اشتهای کاذب، قیمت‌های کاذب و معاملات کاذب ایجاد شد ـ نمی‌گویم باطل است ـ و متأسفانه شنیدم بعضی از طلبه‌ها هم وارد این میدان شده‌اند و این کار درست نیست.

در هر صورت إن‌شاء الله همه ما، این جملات امیرالمؤمنین(ع) را هم بفهمیم و هم کاملاً عمل کنیم.[1]

یکی از ابعاد حادثه عاشورا که سبب جاودانگی آن شد، شهادت حضرت رقیه(سلام الله علیها) در پنجم صفر است. شهادت حضرت رقیه(سلام الله علیها) را گرامی می‌داریم و إن شاء الله همه ما مورد دعای این کودک امام حسین(علیه السلام) قرار بگیریم.

خلاصه مباحث گذشته و تعریف محقق خوئی(رحمه الله)

بحث در فرمایش مرحوم محقق خوئی(اعلی الله مقامه الشریف) و تعریفی که ایشان از علم اصول کردند، بود.

ایشان در تعریف دو نکته را مدنظر قرار دادند:

الف ـ کلمه «استنباط»: ایشان برخلاف دیگران و مشهور، معنای جامعی برای استنباط در نظر گرفتند که علاوه بر امارات قطعی و ظنی، شامل اصول عملیه هم بشود؛ لذا نیازی به اضافه‌ای که مرحوم آخوند در تعریف وارد کردند نیست. البته این معنا قبل از ایشان توسط استادشان مرحوم محقق اصفهانی(رحمه الله) در نهایة الدرایة ذکر شده بود.

ب ـ کلمه «بنفسها»: ایشان فرمود مسئله اصولی آن است که در استنباط نیازی به ضمیمه کردن یک مسئله‌ی اصولی دیگر نباشد و بنفسها در طریق استنباط احکام کلیه قرار بگیرد.

اشکالات تعریف محقق خوئی(ره)

چهار اشکال بر کلام ایشان وارد است:

اشکال اول: تعریف مشتمل بر دور است، چون ایشان در تعریف علم اصول می‌گوید، «مسئله و قاعده‌ای که نیاز به ضمیمه مسئله اصولی به آن نباشد»، در حالی‌که ایشان در مقام بیان ضابطه هستند و ابتدا باید مشخص کنند از کجا باید متوجه شویم که قاعده‌ی ضمیمه شده، اصولی است یا خیر؟

اشکال دوم: لازمه تعریف ایشان خروج تمام مباحث الفاظ، مثل بحث اوامر و نواهی از علم اصول است؛ چون تمام مباحث الفاظ، نیاز به ضمیمه کردن مقدمه دیگری دارند؛ مثلاً در مباحث الفاظ می‌گویند، صیغه امر، ظاهرةٌ فی الوجوب یا صیغه نهی، ظاهرةٌ فی الحرمة یا جمله شرطیه، ظاهرة فی المفهوم و... اما برای این‌که مفهوم یا ظاهر حجت باشد، نیاز به مقدمه‌ی دیگری که بگوید «کل ظاهر حجة» داریم.

مگر این‌که آقای خوئی بفرماید مراد ما از مقدمه، مقدمه غیر بدیهی است، اما اگر مقدمه بدیهی ضمیمه شود مخل به اصولیّت مسئله نیست و در مباحث الفاظ «کل ظاهر حجة»، مقدمه بدیهی است. ـ مقدمات بدیهی مقدماتی هستند که به جهت وضوح، برای اثبات نیاز به بحث علمی و دلیل ندارند ـ. از برخی عبارات ایشان استفاده می‌شود که هر چند در مباحث الفاظ محتاج به انضمام کل ظاهرٍ حجة هستیم، اما این مقدمه بدیهی است.

ولی بین کلمات ایشان تهافت به چشم می‌خورد؛ چون در جای دیگر می‌فرماید جمیع مباحث الفاظ، مباحث لغویه و از علم اصول خارج است.

اشکال سوم: ایشان گفتند مثلا در مورد مسئله اجتماع امر و نهی، اگر طبق یک قول نیاز به مقدمه نباشد، این مسئله اصولی است. اشکال این است که؛
اولاً: اصل پذیرش این کلام، همراه با تکلف است.
ثانیاً: در مسئله اجتماع امر و نهی بناءً علی الامتناع، مسئله نیاز به قواعد باب تعارض دارد و بناءً علی الجواز، اصولیین در دو فرض بحث می‌کنند: الف- مع وجود المندوحة ب- مع عدم وجود المندوحة.
برخی در صورت عدم وجود مندوحة می‌گویند بین اینها تزاحم به وجود می‌آید؛ لذا در طرف جواز هم نیاز به ضمیمه نمودن قاعده اصولی دارد.

اشکال چهارم: به ایشان می‌گوئیم اگر قبلاً اثبات می‌کردید که «کل ظاهرٍ حجة، مسئلةٌ اصولية» و متوقف بر ضمیمه کردن مسئله دیگر نیست، تعریف بدون اشکال بود؛ در حالی‌که ابتدائاً می‌خواهیم مثلاً ببینیم آیا «حجية العرف»، «مقاصد الشريعه»، آیا عنصر زمان و مکان را در علم اصول بحث کنیم یا نه؟ ما قبل از بحث نمی‌دانیم که آیا این‌ها محتاج به انضمام مقدمه‌ای هستند یا خیر؟ این اشکال را قبلاً بر کلام مرحوم نائینی نیز بیان نمودیم.

خلاصه این‌که این تعریف هم با این اشکالات مواجه است و برای ما قابل قبول نیست.

تعریف هفتم (محقق اصفهانی)

تعریف هفتم برای علم اصول، تعریف محقق اصفهانی(اعلی الله مقامه) است.
ایشان می‌فرماید «علم الاصول، ما يبحث فيه عن القواعد الممهّدة لتحصيل الحجة على الحكم الشرعي»؛[2] یعنی علم اصول، قواعد ممهدی برای به دست آوردن حکم شرعی دارد. در ادامه می‌فرماید این تعریف، هم شامل امارات و هم شامل اصول عملیه است.

و صلّی الله علی محمد و آله الطاهرین

---

[1] «و من [كلام] خطبة له ع لما قبض رسول الله ص و خاطبه العباس و أبو سفيان بن حرب في أن يبايعا له بالخلافة (و ذلك بعد أن تمت البيعة لأبي بكر في السقيفة، و فيها ينهى عن الفتنة و يبين عن خلقه و علمه.) النهي عن الفتنة: أَيُّهَا النَّاسُ شُقُّوا أَمْوَاجَ الْفِتَنِ بِسُفُنِ النَّجَاةِ وَ عَرِّجُوا عَنْ طَرِيقِ الْمُنَافَرَةِ وَ ضَعُوا تِيجَانَ الْمُفَاخَرَةِ أَفْلَحَ مَنْ نَهَضَ بِجَنَاحٍ أَوِ اسْتَسْلَمَ فَأَرَاحَ هَذَا مَاءٌ آجِنٌ وَ لُقْمَةٌ يَغَصُّ بِهَا آكِلُهَا وَ مُجْتَنِي الثَّمَرَةِ لِغَيْرِ وَقْتِ إِينَاعِهَا كَالزَّارِعِ بِغَيْرِ أَرْضِهِ.» نهج البلاغة (للصبحي صالح)، ص: 52.
[2] نهاية الدراية في شرح الكفاية، ج1، ص: 42.